

شنیدم که باز بعضی انجمن‌های سری در این شهر برپا شده است، من عرض کردم راست است و ما انجمنی داشتیم که خدمت به دولت می‌کرد به همین جهت این ایام آن را برپا نمودیم و قرار شده است که هر يك از ماها برویم در انجمنی و نگذاریم برخلاف دولت اقدامی کنند و اجزاء را معرفی نمودم شاه فرمود بسیار خوب و خیلی از این عرض من خرسند گردیدند. ولی من عرض کردم از طرف اعلیحضرت نسبت به اجزاء این انجمن اظهار لطفی نشده است، شاه فرمود صبر و حوصله کنید، البته تلافی و جبران خواهم نمود اسامی اعضاء را این قسم عرض کردم: جناب آقامیرزا ابوالقاسم - آقامیرزا محمود - آقا سید عبدالرحیم الی آخره. آقامیرزا محمود گفت چرا اسم حاج محمد اسمعیل را نبردید؟ امین‌التجار گفت از وقتی حاج محمد اسمعیل آفا به ریاست رسید، دیگر به انجمن نیامده است من هم اسمی از او نبردم جناب آقامیرزا ابوالقاسم فرمود افسوس که این همه زحمت کشیدیم ولی کسی قدر نمی‌داند. شخص شاه از نجابت و معقولیت و عقل تمام است و همه چیز می‌فهمد ولی این اشخاصی که اطراف شاه را دارند بی‌حقوق و بدون فهم حقوق مردم را ملحوظ [می] دارند قدری گله از سه سالار نمود، امین‌التجار هم از طرف سه سالار معذرت خواست.

باری تا نزدیک ظهر آنجا بودیم بعد هر يك به خانه‌های خود مراجعت نمودیم.

وقایع

ماه شعبان ۱۳۲۹

روز شنبه غره شعبان ۱۳۲۶ - طرف عصر را رفته منزل جناب آقایحیی و از آنجا با هم رفتیم طرف بازار دربین راه جناب حاج جلال الممالک و آقایسید ابوالقاسم را دیده که می آمدند دیدن بنده آنها را برگردانیده رفتیم منزل حاج جلال الممالک تا غروب آنجا بودیم بعد برخاسته جناب آقایحیی تشریف بردند منزل خودشان ما سه نفر رفتیم منزل جناب آقایامیرزا ابوالقاسم، قدری نشسته بنده برخاسته آمدم به طرف خانه، در بین راه شاهزاده ناصرالدوله را دیدم که با مسعودنظام سوار دورشکه بودند. شاهزاده ناصرالدوله بنده را دیده پیاده شد و اظهار محبت و دوستی نمود، در واقع از حرکت آن روز که در باغ شاه نمود جبران نمود و بعد از تواضعات مرسومه ایشان سوار شده، بنده هم به طرف خانه آمدم.

روز یکشنبه دویم شعبان ۱۳۲۶ - امروز نزدیک ظهر جناب حاج جلال الممالک آمد دیدن بنده چهار تومان پول هم دادند به اینجانب چون می دانند که این ایام بی پول می باشم و این مبلغ با آنچه سابق داده چه به خودم و چه به حواله ام جملتان ده تومان می شود باری آقایسید ابوالقاسم از عقب ایشان آمد لقمه نان درویش صرف شد پس از صرف چای و غلیان چهار ساعت بغروب تشریف بردند. بنده هم یک ساعت [و] نیم به غروب مانده رفتم منزل جناب آقا یحیی در بین راه ایشان را ملاقات نموده با هم رفتیم منزل جناب سالار فیروز که سابقاً رکن الممالک بود، دیگر مطلب مهمی واقع نشد.

روز دوشنبه سویم شعبان ۱۳۲۶ - امروز عید سعید مولود حضرت سیدالشهداء (ع) است دیشب در باغ شاه آتش بازی و بعضی از دکاکین چراغان بود امروز هم سلام شاه بود چند عدد شلیک توپ هم نمودند بنده هم طرف صبح رفتم حمام از حمام بیرون آمده مسیو (۱) کرمانی را دیدم گفت چند پست کرمان را در بین راه از ترس دزد نگاهداشته اند ۱- کذا، در خط مؤلف اشبه اشکال به «مسیو» است شاید مسامحه بتوان «سید» هم خواند؛

تلگراف شده حاکم یزد سوار بفرستد پست را راه اندازند و نیز مذکور داشت جناب حاج میرزا حسین به طرف طهران حرکت فرموده‌اند .

طرف عصر به عزم حرکت به طرف خانه آقا یحیی از خانه حرکت نمودم درین راه مسموع شد جناب آقای طباطبائی تشریف آورده‌اند بهجت آباد برای وداع با دوستان که روز دیگر به طرف مشهد مقدس حرکت خواهند فرمود و بهجت آباد چون نزدیک دروازه است به این جهت این مکان را اختیار فرموده‌اند . باری رفتن منزل جناب آقا یحیی ، کمال‌الوزاره پسر مشاوری‌الملک وعده کرده بود بیاید آنجا گفتم اگر ملاقات آقای طباطبائی را طالبید که بیایید با هم می‌رویم. مهمان می‌آید تا غلیان و چای صرف می‌کند مراجعت می‌کنیم ایشان را راضی نموده با هم حرکت نمودیم دورشکه گرفته سوار شدیم يك ساعت [و] نیم به غروب مانده در باغ بهجت آباد وارد بر حضرت آقای طباطبائی شده تا غروب آنجا ماندیم اندرون ایشان تشریف آورده بودند شهر، دوستان و احباء ایشان بعضی سواره بعضی پیاده خدمت می‌رسیدند جناب آقا شیخ مرتضی و برادرش حاج میرزا هاشم و بعضی دیگر خدمتشان رسیده ، همراهان ایشان جناب آقا سید مهدی داماد ایشان می‌باشند نایب میرزا محمد و مهدی اسمعیل هم برای خدمت ایشان دلیران کرایه کرده فردا صبح زود حرکت خواهند فرمود .

روز سه‌شنبه ۴ شعبان ۱۳۲۶ - امروز صبح طرف صبح آقای طباطبائی با دلیران به طرف ارض اقدس حرکت کرد جناب آقا سید مهدی داماد و برادر زاده ایشان و جناب آقا [سید] عبدال مهدی فرزند ایشان و جناب شریف الواعظین قمی با ایشان حرکت کردند و رفتند نایب میرزا محمد و مهدی اسمعیل هم با ایشان بودند از طرف شاه هم اذن دادند ولی منتظر بودند که آقا دیدنی از شاه بکنند و از آنجا سوار شوند که حضرت آقا تشریف نبردند و سوار شدند وزیر دربار از آقای آقا میرزا ابوالقاسم گله کرد که ما را منتظر گذاردند و تشریف نیاوردند . بعد از نهار مجدداً اسلام مدیر «ندای وطن» آمد تا عصر نزد بنده بود دست‌خط شاه را صادر کرده است که «ندای وطن» را طبع و نشر نماید ، لکن وزیر علوم که مؤتمن‌الملک باشد محرمانه به او گفته بود که شاه میل ندارند به این زودی روزنامه طبع شود. دو سه روزی صبر کنید و دست نگهدارید .

روز چهارشنبه [۵ شعبان ۱۳۲۶] - امروز تلگراف برادرش شمس‌الحکماء آمد که به سلامتی با ایالت کرمان که صاحب اختیار باشد ، وارد یزد شده‌اند .

روز پنجشنبه ۶ شعبان [۱۳۲۶] - امروز تلگرافی از رفسنجان برای آقای آقا یحیی آمده است که طایفه بلوچ رفسنجان را غارت کرده‌اند ، از این خبر خیلی متوحش شده‌ام چه غارت رفسنجان دلالت دارد که کار کرمان را هم گذرانیده‌اند . خداوند رحم

کند بر بستگان و خویشان . اول شب جناب سدیدالملک برادر سردار ارشد آمد بنده منزل دو سه ساعتی نشسته بعد رفت .

روز جمعه ۷ شعبان [۱۳۲۶] - امروز صبح باید بروم منزل آقا سید عبدالرحیم و در آنجا انجمن داریم آنچه مذاکره شود ان شاء الله شب می نویسم .

امروز انجمن در خانه جناب آقا سید عبدالرحیم منعقد گردید ابتداءً مذاکره از رحلت مرحوم آقا سید جمال واعظ [اصفهانی] در میان آمد. جناب آقا میرزا محمود اصفهانی گفت شخصی از بروجرد برای یکی از دوستانش کاغذی نوشته بود من آن کاغذ را دیدم نوشته بود آقا سید جمال را در همدان گرفته بودند چون از طهران تلگراف شده بود او را تسلیم امیرافخم حسام الملک همدانی کنند و حسام الملک به عنوان حکومت بروجرد وارد بروجرد شده بود لذا ده نفر سوار سید را آورده تسلیم امیرافخم داشته ، چند روز هم زنده بود بعد مرحوم شد اطباء را آوردند ملاحظه نموده تصدیق دادند که مسموم نشده است دیگر آنکه آقا میرزا محمود گفت نمره سی و سه «صو سرافیل» را میرزا علی اکبر خان دخو از بادکوبه فرستاده است . امروز جناب حاج جلال المعالم رفقاء را از بنده ترسانید که در کلام ملتفت باشید جناب امین التجار مذکور داشت من حضور اعلیحضرت شاهنشاه مشرف شده انقاد انجمن را حضور مبارک شاه عرض کردم پس بعد از این دیگر تشویشی نداریم . هفته [ای] يك دو روز دور هم نشسته بر حسب تکلیف خود رفتار می نمائیم . جناب آقا میرزا ابوالقاسم گفت ما قسم خورده ایم که حامی مشروطیت باشیم و باید بر حسب تکلیف و قسم خود رفتار نمائیم منتها آن وضع هرج مرج (۱) سابق را باید بد بدانیم و هر کس که در مقام فساد باشد باید مخالف او باشیم ولی مشروطیتی که خیر دولت و ملت در آن باشد ، ما حامی آنیم نه دولت را بد آید از آن و نه ملت را و باید رفقاً و دوستان خود را هم دعوت کنیم . جناب حاج جلال المعالم گفت عده انجمن ما باید چهارده نفر باشد حاج محمد اسمعیل آقا مغازه که امین مسکوکات شد ، دیگر نیامد به انجمن ، معین حضور که رفت به اصفهان ، شمس الحکماء که رفت به کرمان ، باید عده را تکمیل نمود .

روز شنبه هشتم شعبان ۱۳۲۶ - در شهر امری اتفاق نیفتاده جز اینکه دیروز از آقا میرزا محمود اصفهانی تحقیق (۲) کرده بودند و مفاخر الملک وزیر تجارت دیروز آقا میرزا محمود را احضار کرده بود که به شاه راپرت داده اند در تیمچه حاج ملاعلی جمعی از تجار را جمع کرده بودی و گفته بودی که باید پناه به سفارت برد ، آقا میرزا محمود گفته بود من این طور نگفتم مذاکره از مجلس در بین بود من گفتم تا بیست و سیم این

۱ - کذا ، در اغلب موارد بدون واو عطف بین دو کلمه .

۲ - در اصل نسخه خطی کلمه ناخواناست ، اصولاً این صفحه خیلی گویا به شتاب و قلم انداز نوشته شد کلمه را «تحقیق» و شاید «عقیق» ؛ نیز می توان خواند ؛

ماه صبر می‌کنیم چنانچه شاه دستخط انتخابات را داد فبها و الا ما تجار می‌رویم درباغ شاه و عریضه به خود شاه می‌دهیم یا آنکه دستخط انتخاب را صادر می‌فرمایند و یا جواب مسکئی به ما می‌دهند. آخر همچنان که ما اهل ایرانیم شاه هم پادشاه ایران است، بلکه اعلیحضرت بیشتر مایل است به ترقی مملکت و خانه خود. حال شما رئیس تجارت می‌باشید تحقیق کنید که من جز این حرفی زده‌ام و در جواب تجار بهتر از این جوابی داشتم که بدهم؟ مفاخرالملك گفت شاه خیلی متغیر بوده اول شب مرا احضار فرمودند که چون میرزا محمود داخل در سلك تجار است من نمی‌خواهم قزاق درب خانه او برود و امری که راجع به تو می‌باشد پالكنيك در آن دخالت کند، البته فردا آقا میرزا محمود را دو هزار چوب می‌زنی و او را حبس می‌کنی، لکن صبح آن شب که امروز جمعه باشد باز مرا احضار فرمود که تحقیق بکن اگر این راپورت راست و صحیح است حکمی را که گفتم اجرا بکن و اگر دروغ است که هیچ، آقا میرزا محمود گفت مطلب همین است که گفتم از خارج هم تحقیق بفرمائید من در این جواب که به تجار دادم خیر دولت را ملاحظه کردم.

روز یکشنبه نهم شعبان ۱۳۳۶ - امروز امر مهمی اتفاق نیفتاده است يك نفر سرباز که آمد در خانه بنده نگارنده که هیزم‌ها را بشکنند، از حال اردو پرسیدم، جواب داد در دو محل اردو می‌باشد یکی در «باغ شاه» و یکی در «درشت» بر ما که خیلی سخت می‌گذرد، زیرا که ماهی هفت هزار [و] ده شاهی مواجب داریم و سه ماه است که نداده‌اند. شب از سرما خواب نمی‌رویم روزها هم می‌آئیم شهر هیزم‌شکنی می‌کنیم، و نان خود را تحصیل می‌کنیم خیلی دلم به حالت این سرباز سوخت هرچه هست باز مخلوق خدا و نوع ما است. تا عصری که منزل من بود به او مهربانی نمودم و اجرت هیزم‌شکنی او را دادم. جناب ذوالریاستین کرمانی هم آمد امروز با هم بودیم. کرا را وعده دادم که حالات ارشدالدوله را که امروز سردار ارشد است درج کنم چه در این تاریخ کرا را اسم این سردار ارشد و کارهایش را ذکر کرده‌ام لذا امروز به طور اختصار شرحی از حالات سردار ارشد را می‌نویسم: ارشدالدوله اسمش علی‌خان است پسر میرزا علی‌اصغر خان حشمت‌الممالك نوه امام علی‌خان کرمانی است. از بزرگان کرمان و از طرف مادر نوه ظهیرالدوله ابراهیم خان است. طایفه پدری و مادریش در کرمان معتبر و از تجباء و شرفا است. میرزا علی‌اصغر خان حشمت‌الممالك در کشیکخانه منصب داشت در زمان مرحوم مظفرالدین شاه، که اداره کشیکخانه با امیر بهادر بود، ارشدالدوله از مقریین امیر بهادر و مرجع کارها و امورات امیر بهادر بود چون در مدرسه دارالفنون تحصیل کرده و دارای کمالات صوری و معنوی بود لذا بر ترقی‌اتش افزوده گردید. پس از مرحوم شدن مظفرالدین شاه امیر بهادر از ریاست کشیکخانه معزول گردید ریاست کشیکخانه با فتح‌السلطان شد. امیر بهادر با اینکه يك كرور از دولت ملبکار بود خانه نشین گردید. اجزاء او هم از کار افتادند. ارشدالدوله با اینکه صاحب

کمالات بود اظهار وفا نموده درخانه نشست، در سال ۱۳۲۵ که مسأله مشروطیت قوت گرفت در انجمن مخفی دعوت شد و بواسطه کمالات ارشادالدوله در انجمن صاحب نفوذ شد اجزاء انجمن را واداشت که انجمن‌های علنی را دائر کنند. آفاسید برهان‌الدین خلخالی را محرک شد انجمن آذربایجان را مفتوح نمود و نیز انجمن برادران دروازه قزوین را سبب شد. انجمن برادران امام‌زاده یحیی را سدیدالملک و لطفعلی‌خان برادران ارشادالدوله باعث شدند. انجمن اتفاق جاوید و انجمن کرمان را نیز ارشادالدوله باعث شد در انجمن جنوب هم ارشادالدوله و برادرهایش داخل شدند در شب جشن مجلس ارشادالدوله خدمات نمایان کرد و متجاوز از صد تومان از کیسه خود خرج کرد اعلانات و شبنامه‌ها طبع و منتشر نمود تا اینکه انجمن مرکزی دائر و تشکیل گردید که از هر انجمنی دو نفر نماینده در انجمن مرکزی بود ارشادالدوله هم از طرف انجمن اتفاق جاوید در انجمن مرکزی داخل شد و برحسب قرعه و اکثریت آرا ارشادالدوله رئیس انجمن مرکزی گردید. در این اثناء نمایندگان انجمن‌ها در مجلس مقدس و عمارت بهارستان متحصن شده مطالبه قانون اساسی را نمودند؛ یعنی متمم قانون اساسی را خواستند و در عمارت بهارستان چند روز و چند شب ماندند تا متمم قانون اساسی را به صحنه مبارک اعلیحضرت رسانیده و به طبع رسانیدند. باری، ارشادالدوله خدمات نمایان به مشروطیت نمود و اعتباری در نزد ملت پیدا و حاصل نمود. برادرش سدیدالملک و برادر دیگرش لطفعلی‌خان و برادر دیگرش حشمت‌الممالک هم اطراف او را گرفتند. در جمیع انجمن‌ها داخل می‌شدند، در انجمن مخفی سویمی که موسوم به انجمن انصار بود، نیز عضویت داشتند. رفقا و دوستانش نیز زیاد شدند با اینکه ارشادالدوله خالصاً مخلصاً خدمت به ملت و مشروطیت می‌نمود ولی در باطن مقصودش نیز ترقی دادن امیربهادر بود، آن نفرتی که ملت از امیربهادر داشت برطرف کرد و شد. چه، مردم دیدند که اجزاء امیربهادر دارند خدمت به مشروطیت می‌کنند دیگر اظهار نفرت از امیربهادر نکردند و امیربهادر هم در مجلس مقدس شورای ملی وارد شد و قسم خورد، در انجمن اکابر و امراء داخل شد، با وکلاء بنای مرآه را گذارد در این اثناء اعلیحضرت شاه نسبت به میرزا علی‌اصغرخان اتابک بی‌لطف شد در مقام عزل او از صدارت که بود، بر آمده لکن چون به اصرار شاه اتابک به ایران آمد و به طور کراهت و اجبار قبول صدارت را نموده لذا شاه در پی بهانه بود و بهانه دست نمی‌آوردند تا اینکه نایب السلطنه علاج عزل او را به این دانست که ملت را وادارند که استدعای عزل او را نمایند. حال رسیدن به این مقصود بزودی ممکن نیست باید اجزاء انجمن‌ها و روساء انجمن‌ها را با خود نمایند. لذا آفاسید برهان‌الدین که از اجزاء انجمن مخفی بود با مجدالاسلام ارومیه که با سیدبرهان دوست و رفیق بود و در ب خانه نایب‌السلطنه مرآه داشتند مطلب را دانسته متقبل شدند که دوازده هزار تومان از شاه بگیرند و مردم را وادارند بر استدعای

عزل اتابك آقا سيد برهان الدين بنده نكارنده را ملاقات نمود و محرمانه با من مذاكره نمود. من گفتم اين مسأله طول دارد و آنكهی «نشده» می كند و باعث اتهام شما می شود. بر فرض كه كاری كردید آن وقت دوازده هزار تومان را نخواهند داد، چگونه مطالبه می كنید؟ جواب داد سیصد تومان گرفتیم، نصف را من برداشتم و نصف دیگر را مجدد الاسلام. باری آقا سيد برهان و مجدد الاسلام ارومیه مطلب را به ارشادالدوله اظهار كردند. ارشادالدوله گفت من اين كار را سه روزه می كنم كه تمام انجمن ها فریاد كنند ما اتابك را نمی خواهيم. لکن من در ازاء اين خدمت پول نمی خواهم و برای پول اين كار را نمی كنم من يك قولی از شاه می خواهم و باید خودم خدمت شاه برسم و بلاواسطه قولی از شاه بگیرم. آقا سيد برهان و مجدد الاسلام ارومیه مطالب را به نایب السلطنه اظهار داشتند (۱) لذا در يك شب ارشادالدوله حضور اعليحضرت رسید و به شاه بعض مطالب را رسانید از آن جمله به شاه عرض كرد كه مفسدین مقصودی جز شاه ندارند، و می خواهند شاه را از میان بردارند. بر فرض اتابك را علاج كردید، صدراعظمی [دیگر] در كار خواهد آمد، آن صدراعظم را هم با خود خواهند كرد. من علاج صدراعظم را بخوبی می كنم، ولی اهم و الزم حفظ اعليحضرت است از شر مفسدین. و بر حسب اتفاق دو روز بعد از اين واقعه عباس آقاي تبریزی اتابك را كشت و بدون زحمت ارشادالدوله و بدون خرج و پول دادن شاه، اتابك معزول خدائی گردید؛ و شاه آسوده شد، بحدی كه از اولاد اتابك هم توجهی و تلافی نفرمود و نتیجه ملاقات و حضور ارشادالدوله اين شد كه امیر بهادر بر سر كار آمد [و] رئیس كشیكخانه گردید، و همی جز حفظ شاه نداشت. ارشادالدوله هم از طرفی انجمن مخفی از برای شاه تشكيل داد و هفت نفر از و كلاء را دیده و غیره (۲) و هفت نفر از وزراء

۱ - در اصل، داشت

۲ - اینجا در متن بعد از «غیره» آمده است، «حاج محمد اسمعیل منازعه و امین التجار و ناظم العلماء ملایری و شیخ محسن خان و معین بوشهری، و جز ناظم العلماء و شیخ حسن خان روی بقیه اسامی خط خورده و صورت اسامی و كلاء در حاشیه آمده و مؤلف نشانه گذاشته است كه در متن داخل شود گویا بعد از نوشتن متن صورت اسامی را بدست آورده در حاشیه نوشته متن را خط زده، ما مطالب حاشیه را در اینجا می آوریم»

از قبیل و كلالی كه در انجمن بودند، ناظم العلماء ملایری - حاج میرزا علی آقا خراسانی - شعثمانی - آقا میرزا حسین طبیب قزوینی - شیخ محسن کرمانی - حاج شیخ ابراهیم زنجانی - میرزا فضلعلی آقا وکیل آذربایجانی - وزراء، وزیر دربار، سلطان علی خان - امین الملك - حاجب الدوله - مصطفی خان امیر معظم - امیر جنگ - آصف الدوله - وزیرها یون - اقبال الدوله. متفرقه: جناب آقا میرزا عبدالمطلب - آصف الممالك - ارشادالدوله - آقا سید عبدالرحیم اصفهانی، برای مقابله با ناطقین، آقا سید عبدالحسین اصفهانی - حاجی سید شرفه مقاصد انجمن، حمایت از قانون اساسی و اجزاء مواد آن، حفظ استقلال شاه و ولعهد، ضمانت و نگهداری از يكدیگر.

را دیده و هفت نفر از مدیران انجمن‌ها را با خود نمود و انجمن صحیحی تشکیل داد که این انجمن فقط در کارهای دولتی مشورت نمایند و خرده خرده این انجمن ترقی نمود که در این اواخر عده اجزایش متجاوز از صد نفر گردید و اعلیحضرت هر اقدامی که می‌فرمود با اطلاع (۱) این انجمن بود و اگر چه شاه در انجمن آدمیت داخل شده و میرزا عباس‌قلی خان مدیر انجمن آدمیت پولی از شاه گرفت ولی ارشادالدوله بدون طمع به پول اقدام نمود يك روز به ارشادالدوله گفتم: چه شد که از طرف ملت صرف نظر نمودی و به دولت وصل نمودی؟ جوابی که داد این بود: چون دیدم ملك المتكلمين و تقی‌زاده و سایرین خیال دارند شاه را از میان بردارند و ظل السلطان را به تخت سلطنت بنشانند، یا سالارالدوله را آن وقت اهالی آذربایجان می‌گویند چنانچه پهرانی‌ها شاهی برای خود نصب کردند، ما هم باید شاهی برای خود داشته باشیم؛ اهالی فارس هم همین طور می‌کنند، آن وقت سلطنت ایران ملوک الطوائف می‌شود و اندک دخالت روس و انگلیس کار ایران را یکسره و تمام می‌کند؛ به این جهت که بقای ایران را (۲) در حفظ شاه دیدم، لذا در حفظ و استقلال شاه کوشیدم. باری، ارشادالدوله طرف سوءظن ملت واقع گردید. انجمن مرکزی هم از میان رفت ولی اعلیحضرت قوتی گرفت از يك طرف، امیربهادر هم خود را مصروف حفظ شاه داشت از يك طرف. انجمن مخفی که ارشادالدوله تشکیل داد برای شاه کار می‌کرد. مجلسیان گفتند شاه باید به مجلس تشریف بیاورد، انجمن گفت شاه قبول کند؛ لذا شاه قبول کرد و بخوبی وارد مجلس گردید و سالمأ مراجعت فرمود. مجلسیان گفتند شاه سالی يك کرور از مالیات بیشتر حق ندارد انجمن گفت این يك کرور را نسبت به مالیات سنجیده هر نسبتی را که دارد، خواه يك عشر و خواه دو عشر همان را میزان قرار دهند، که اگر زمانی دخل دولت به صد کرور رسد باز ده يك و ده دو حق شخص شاه باشد. این بود [که] تقی‌زاده يك روز در مجلس گفت: این لوایح قانونی را نمی‌دانم کی برای شاه می‌نویسد. باری، واقعه میدان توپخانه که پیش آمد، همان روزی که می‌گفتند شاه می‌خواهد مجلس را خراب کند، ارشادالدوله از صبح الی دو ساعت از شب گذشته با برادرش سدیدالملک در بنده منزل بود و نرفت در ارگ؛ روز بعد هم که رفت دولت را منصرف نمود و گفت صد و بیست انجمن در این شهر است در انجمنی که صد نفر جمعیت و تفنگچی داشته باشد، دوازده هزار نفر می‌شوند و دولت از عهده دفع این جماعت برنخواهد آمد. لذا امر دولت با ملت به صلح گذشت و از واقعه میدان توپخانه بر غرور مجلسیان افزوده گردید. هر روز مردم را از خود می‌رنجانیدند یا پول حواله [می] دادند به بزرگان و یا هر کس را که اندک فتوری در آن می‌دیدند، او را مستبد می‌خواندند به این جهت عقلا و دانشمندان و اشخاصی که همه گونه ضرر را بر خود گذارده بودند از افعال و اعمال مجلسیان رنجیده، ملك المتكلمين

و سیدجمال و بهاءالواعظین و شیخ علی زرنندی در بالای منبر از مردم بد می گفتند، مدیران انجمن‌ها و اعضاء هر انجمنی در انجمن از مردم بد می گفتند، روزنامه نویس‌ها هم قلمشان را مصروف مردم و فحش دادن کردند؛ به این جهت عقلا و دانشمندان از وضع مشروطیت نادم شده هرج مرج مملکت را فرا گرفت. اعلیحضرت شاه هم اقدام به هرکاری کرد، مفسدین ایراد وارد می آوردند. افعال و اعمال و حرکات مفسدین باعث شد که شاه در مقام حفظ خود و فامیل خود برآمده تا اینکه زمان مولود شاه رسید، اعلیحضرت دستخطی به مجلس فرستاد که با اینکه در ارومیه جمعی کشته شدند، سزاوار نیست من جشن مولود خود را بگیرم، مخارج جشن مولود را گفتم بدهند به ورثه مقتولین ارومیه. مردم که این مهربانی را از شاه دیدند، در شب مولود شاه، تمام بازارها و انجمن‌ها را چراغان کردند. از طرف ملت جشنی خوب گرفته شد. بین دولت و ملت اتفاق و اتحادی واقع شده، صدای «زننده باد شاهنشاه» از هر انجمنی بلند گردید. مردم به طرف شاه راغب شده و از مجلسیان نفرتی حاصل نمودند مفسدین دیدند تمزیه تمام شد، دیگر بهانه دست آنها نبود که بر شاه ایرادی وارد سازند، لذا علاءالدوله و جلال‌الدوله را محرک شدند در خانه عضدالملک اجماعی کردند. سایر امراء و انجمن‌ها هم با آنها متفق شده و گفتند: باید شش نفر از اطراف شاه دور شوند، یکی امیربهاادر یکی شالبال و یکی علی بیگ و یکی امین‌الملک و یکی مفاخرالملک مجلس هم بر حسب ظاهر اظهار بی‌طرفی کرد ولی بر حسب باطن بی‌میل به این اجماع و ازدحام نبود تا اینکه اعلیحضرت حکم داد که این شش نفر تبعید شوند. لکن برای حفظ شخص خود علاج را در این دید که از ارگ خارج شود و چند روزی در ییلاقات و شمرانات بسربرد. لذا حرکت به باغ شاه نمود. برای اظهار اقتدار و شؤونات سلطنتی حکم داد علاءالدوله و جلال‌الدوله و سردارمنصور را نفی از بلد و خارج کنند. بهانه دست مفسدین افتاد در عمارت بهارستان و مدرسه سه‌سالار اجماع نمودند که شاه نقض قانون اساسی را نموده. از طرف شاه دستخط به مجلس آمد که جلال‌الدوله و سردارمنصور و علاءالدوله را مرخص نمودیم، لکن چندی بروند به زیارت مشهد مقدس، مردم را هم متفرق سازید و هشت نفر از مفسدین را نیز خود مجلس نفی بلد کند و کلاء مردم را متفرق سازند والا ما خود مردم را علاج خواهیم نمود. و کلاء دیدند که کار بد شد لذا مردم را متفرق نمودند. مردم متفرق شده لکن چون دیدند دولت خیال تبعید هشت نفر از مفسدین را دارد باز اجماع نمودند و در مجلس جمع شدند. از طرف مجلس هم لایحه سختی به شاه نوشتند و خیال داشتند روز شنبه مجلس عالی تشکیل دهند و در آن مجلس شاه را عزل کنند. شاه که مسبوق به قصد مفسدین شد، دستخط و پیام داد که ما عفو عمومی دادیم احدی را متعرض نشوند، شاهم مردم را متفرق سازید. کمیسیون مصلحه که عبارت بود از شش نفر از و کلاء و جمعی از مفسدین، بدون اینکه اطلاعی به مجلس و سایر و کلاء بدهند، جواب دادند که شاه

بی احترامی به قانون اساسی نموده است، باید جبران قانون را بنماید و کاغذی هم حاج میرزا ابراهیم آقا وکیل آذربایجان از طرف مجلس به شاه نوشت و مهر مجلس را پای آن ورقه زدند و آن کاغذ اعلان جنگ بود که یا شاه احترام قانون را جبران نماید و یا ما مجلس عالی را تشکیل می دهیم. و مدت را بیست و چهار ساعت قرار داد. اعلیحضرت هم عده ای از قزاق را فرستاد صبح زود اطراف مدرسه سپهسالار را گرفتند و حکم دادند که احدی را نکذارند به مدرسه و مجلس برود و هر کس می خواهد خارج شود متعرض نشوند. تا اینکه هشت نفر را مأخوذ دارند. قزاق هم آمد اطراف را گرفت و بر حسب حکم عمل نمود، تا اینکه آقا سید عبدالله و آقا میرزا سید محمد آمدند آنها را مانع شدند. آقایان گفتند ما می رویم که مردم را متفرق سازیم و اصلاح کنیم. لذا آقایان وارد مجلس شده آقا سید جمال افجه ای با جمعیت زیادی آمد آقا را مانع شدند. از انجمن آذربایجان شلیک به طرف قزاق شد، ده بیست نفری از قزاق کشته شد قزاق چون اذن کشتن و زدن را نداشت فرار کرده، به طرف باغ شاه آمدند. ارشدالدوله که حاضر بود متقبل شده که مردم را علاج کند، لذا سوار شده جمعی از سوارهای کشیکخانه و قزاق و سرباز را برداشت از دروازه شمران وارد شهر شده، دید تفنگچی ملت اطراف را گرفته است و تیر می اندازند. لذا حکم داد توپ شربل را به طرف مجلس خالی کردند. جنگ در گرفت متجاوز از سیصد توپ انداختند تا اینکه آقا سید عبدالله از مجلس فرار کرد از فرار آقا سید عبدالله و رفتن به باغ امین الدوله جمعی با آقا رفتند سربازان ملی هم فرار کرده چند ساعتی انجمن آذربایجان تاب آورده مقاومت نمودند ولی بالاخره فرار کردند ارشدالدوله فتحی نمایان کرد و طرف عصر به باغ شاه مراجعت نمود و لقب سردار ارشد، و «سردار فاتح» را از شخص شاه گرفت مخزن و ریاست قوشون را نیز در برد. باری ارشدالدوله که امروز سردار ارشد است به همان طوری که خدمت نمود به مشروطیت و انجمن ها را مفتوح و دائر نمود و از مال و جان در راه مشروطیت مضایقه نکرد، همان طور هم خدمت به دولت نمود و می نماید. اگرچه ملت قدر خدماتش را ندانست، لکن از طرف دولت قدر دانستند و از او نگاهداری نمودند.

یک روز با ارشدالدوله تنها نشسته بودیم و درد دل خود را به یکدیگر می گفتیم، از ایشان پرسیدم که چه خیال دارید؟ جواب داد یا میروم به فرنگستان و در آنجا می مانم و محل را ژاپون قرار می دهم (۱) و یا درست در نوکری داخل می شوم و صحیحاً نوکری می کنم.

ارشدالدوله اگرچه جوان و بین سی و چهل می باشد ولی کارهای عاقلانه و عالمانه می نماید در انشاء و املا و چیز نویسی بنده نگارنده در طهران مثل از برایش ندیدم، در نقاشی و علوم ریاضیه هم استادی است بی مثل و مانند. و نیز یک روز در حال حزن و اندوه